

نصرت الله فتحی

شوریده شیرازی (فصیح الملك) و در افتادن او

با پنج شاعر فحل زمان خود ..



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

در گوشه از سرگذشت مفصل شادروان شوریده شیرازی ، آن شاعر دلپسین چنین آمده است که مرحوم مزبور به امر ناصرالدین شاه به تهران می آید و سه سال می ماند، ولی روزی که هوای شیراز بسرش زده بوده شرفیاب میشود تا برای مراجعت به شیراز کسب اجازه نماید و می گوید :

چون ما پنج نفر رفیق بودیم وهم عهدشده بودیم که زن نگیریم ولی آنها عهد شکستند و خود را بزین بسته اند، من هم باید این عهد را بشکنم .. ضمناً در آن شرفیابی قصیده که ساخته بوده میخواند . بعد ناصرالدین شاه از او شعر بالبداهه میخواهد و او نیز فی المجلس وبالبداهه می گوید که این مضمون

را داشته است :

من آمدم شاه را زیارت کنم ، اگر چه خودش را ندیدم ولی صدایش
را شنیدم ، چون محمد مصطفی که معراج کرد و نزد خدا رفت و خدا را ندید
لیکن صدایش را شنید .

البته این مطلب ندیدن و شنیدن از آن جهت بود که شوریده شاعر نابینائی
بوده است .

ناصر الدین شاه از حاضر الذهنی و سرعت عمل او در شعر گفتن خیلی
خوش میاید و به این مناسبت لقب (فصیح الملکی) باوارزانی میدارد و دهی
از دهات فارس را بعنوان تیول بشاعر و اگذار می کند که « بولنجان» نام
داشته است .

اما ناصر الدین شاه اجازه مراجعت نمیدهد و میگوید «چون قرن سلطنت ما
فرا رسیده باید بمانید و برای آن روز قصیده ای بخوانید » و هم در آن ساعت
به عکاس مخصوص هایوننی دستور میدهد که دستگاه عکاسی خود را آماده
کند و عکسی از ناصر الدین شاه و شوریده بگیرد [عکسی است که ناصر الدین شاه
ایستاده و شوریده روی صندلی نشسته است] .. در خلال لحظاتی که عکاس
سرگرم آماده کردن دستگاه عکس بگیری بوده ، شوریده از این مرحمت که
شاه خواسته عکس یادگاری با او بگیرد و گفته بود که « میخواهم این عکس
را ببرد به همشهریان خود نشان بدهد ، سرشور و حال آمده و با خودش
اشعار زیر را زمزمه میکرده و از اطرافیانش کسی مینوشته است :

شاه داد گستر ملك ناصر الدین	که صد شه چو «چیپال» رابنده دارد
خدیبوی که چنگال دژخیم قهرش	همی چشم بدخواه را کنده دارد
چو بشنود شعر مراداد فرمان	که عکاس عکس من افکنده دارد
مثالی که باجان چنین خنده آرد	چو بیجان بود بیشتر خنده دارد

نه ، این گفته ژاژ است ، کاین عکس دلکش

نه يك جان ، که صد جان تابنده دارد

هر آن عکس کافتد بحکم شهشه

رخ فرخ و بخت فرخنده دارد

از این عکس گوئی مراد شه آن بد
که شوریده را تا ابد زنده دارد

البته شوریده می ماند و قصیده تهنیت پایان قرن پادشاهی ناصرالدین را میسازد و هنوز تمام نشده بوده که تیر میرزارضای کرمانی اصل موضوع را منتفی میکند و بمیه قصیده تهنیت به تسلیت شاه جدید که مظفرالدین باشد منجر می گردد .. این بار شوریده از مظفرالدین شاه که [۱] بمقیده شاعر ابهت و صدای مردانه پدرش را فاقد بوده و صدای ریز و ضعیفی داشته است [تقاضای مراجعت بشیراز جنت طراز مینماید . شاه اجازه میدهد ولی شرطی قائل میشود که چون در نظر دارم ناظم الدوله [دبیا] را به والی گری فارس بفرستم و چون او به اوضاع و احوال فارس وارد نیست دست او را توی دست تو می گذارم و باید بصحابت او مراجعت کنی و در مشکلات محلی معاضدت بعمل آوری .. شوریده هم می پذیرد و بعد از یک دو ماهی که مرحوم ناظم الدوله تبریزی از حیث وسایل و مامورین و غیره آماده حرکت می شود شوریده نیز باتفاق ایشان به شیراز بر می گردد .

* * *

بعدها در زندگی شوریده برمیخوریم باین که با ولات و استانداران فارس دمخور است خاصه با فرمانفرمای بزرگ که شوخیها دارد و حاضر جوابیها که بس خندیدنی است و حتی با خود ناصرالدین شاه نیز شوخی می کرده که می بایست در سطور بالا میامد ولی در اینجا می آورم :

در همان جلسه که تقاضای اجازه مراجعت بشیراز داشته می گفته است که دوستان همه دم زن گرفته اند و من هم باید بروم (۲) عهد بشکنم ، شاه در حالیکه توی تالار قدم میزد می گوید : تو که نایبنا هستی سعی کن زن زشت بگیری و گر نه اگر زن خوشگل بگیری طعمه دیگران خواهد بود ، چنانکه زنهای چشم دارها وقتی خوشگل می افتند قسمت دیگران میشود ، در این بین شوریده با لهجه شیرازی خود رومی کند بدرجالی که حضور داشته اند ،

می گوید: چشم دارها میشنود که اعلیحضرت همایونی چه می فرمایند؟! ناصر -
الدین شاه قدری بفکر می رود و بعد می آید جلو شوریده می ایستد و می گوید
« مثل اینکه بما هم زدی ؟ » عرض می کند : خیر قربان فرمایش اعلیحضرت
را به چشم دارها ابلاغ کردم ... و روایت دیگر شوخی او با فرمانفرماست.
روزی که مهمانی مجللی به والی داده بوده، بعد از صرف ناهار، فرمانفرما
بشوخی می گوید . این مهمانی خیلی عالی بود ، فقط يك خانم کم داشت ،
شما باید يك زنی برای استفاده مهمانها بگیری ؟ فوراً جواب می دهد :

همانطور هم هست بنده دو زن گرفته ام آنکه زن خودم بوده بعد از دو
سه سالی فوت کرد و اکنون بیشتر از سی سال است که با زن مهمانها سرو
کار دارم ... بهر حال این رابطه و دوستی پابرجا بوده و بعد از آنکه
فرمانفرما به تهران آمده بود مکاتباتی داشته اند تا اینکه يك سال ایام فروردین
تلگراف تبریکی از شوریده به فرمانفرما میرسد بدین مضمون :

گرچه درموسم نوروز بود که رسم خلق - عرض تبریک کنند از شرف عید سعید
ليك مسا از شرف حضرت فرمانفرما - لازم آنست که تبریک بگوئیم به عید
مع التصادف آن ساعت پنج شاعر از شعرای مقیم تهران نیز برای عرض تبریک
به حضور فرمانفرما رفته بودند عبارت از مرحومان : ایرج - ملك الشعراء -
شیخ الرئيس - فروزان فرم رآت (منشی و شاعر پارکابی فرمانفرما) فرمان -
فرما از آنها می خواهد که هر يك از طرف او جوابی به شوریده بدهند تا
مخابره شود .

۱ - ملك الشعراء بهار این طور جواب میدهد :

قطعه ای شعر ز شوریده شنیدم که در آن

گفته تبریک بشهزاده در این عید سعید

شعر شیرین ز فصیح الملك امروز خوش است

ز آنکه رسم است که نقل و شکر آرند به عید

سخنش بسکه بلند است ، هم از راه سخن

میتوانم به لبش بوسه زدا ز راه بعید

۲- محمد هاشم میرزای افسر (شیخ‌الرئیس) می‌گوید:

ای فصیحی که بیک عید مرا یاد کنی

به دو عید دگرت یاد کنم سال جدید

عید مولود شهنشاه و جلوس نوروز

این سه عید است که در ملک عجم هست سعید

۳- ایرج میرزا جلال‌الملک می‌گوید :

گفت شوریده بمن تهنیت عید زفارس

گشت از تهنیت او بمن این عید سعید

کاش شوریده در این سال بنهران می‌بود

تا همه روز بما میشد فرخنده چو عید

شعر او از لب اولذت دیگر میداد

دیده رافایده نیست چو شوریده ندید

۴- بدیع الزمان خراسانی (فروزانفر) بعدی می‌گوید :

ای فصیح آمد آن گفته پاکیزه نغز

که همی داد مرا تهنیت عید بعید

این دو بیتی که در این قطعه نغز آوردی

همراه عید سه عید است همایون و سعید

۵ - مرآت السلطان که از شعرای دیرینه و منشیان دائم‌الحضور فرمان-

فرما بوده رشکین شده حسد می‌ورزد و وقتی نوبت به او میرسد ازدادن جواب

امتناع می‌کند و می‌گوید اگر من جواب تهیه کنم مجبورم حقیقت رافاش‌سازم

و آن این است که شوریده مضمون شعرش را از شعرای عرب گرفته و ابتکار

خودش نیست ، اما فرمانفرما روی علاقه‌ای که به شوریده داشته برای اینکه

سرو صدای او را بلند کند ولذت ببرد می‌گوید : شوریده چنان کسی نیست

که بدش بیاید و اگر چه در باطن میدانسته است که شوریده نه شاعر است که

که از مرآت بخورد و صدایش در نیاید بلکه صدایش به بدترین وجهی هم ممکن

است در بیاید ، بالاخره مرآت را وادار می‌کنند هر چه میخواهد بگوید ،

مسئولیت‌اش با فرمانفرما باشد . . مرآت جواب زیر را می‌سازد :

تلگرافی که زشوریده در این عید رسید

سال نو را به همایونی میداد نوید

گرچه مضمونش بود از عرب و تازه نبود

لیکن تازه قبولش بنمایم چون عید

این اشعار منظوم مخابره می‌شود و هر يك از قطعات با اسم گوینده اش، فقط نام جلال‌الممالک اشتبهاً در تلگراف (جلا) مخابره می‌گردد . . جان کلام اینجا است که همانگونه که تبریکات چهار شاعر اول باعث انبساط خاطر شوریده میشود شعر آخر موجب انقباض خاطر او را فراهم می‌آورد که باعث انیت توأم با استحکام و سخت‌ترین قافیه جواب ذیل را به عنوان دستگاه فرمانفرما مخابره می‌کند :

شه نسب‌عبد حسین حضرت فرمانفرما

ای که در صف مهانت شرف سرفی است

ای که در دوره عباسی این عهد ترا

قدرت مقتدر و وجه رخ مکنفی است

پاسخ بنده رسید از تو و حوزه فضلا

الحق از آب سخنشان کف‌غم منطقی است

خاصه گفتار بهار آن ملک نقادان

که بسوق سخن امروز اول صیرفی است

شعر او را چو نهی در بر شعر دگران

گر غلط می‌نکنم مرتبه مصحفی است

مر و رانسبت شمع است بدین پنج ادیب

که بدان چار حوائس دگرش اشرفی است

و ه وه ، از پاسخ راس الرئسا شیخ رئیس

هاشمی کش بسخن معجزه مصطفی است

باسخی هم ز بدیع و ز جلا بود ، بدیع
 کش به هر در لطیفی سمت الطفی است
 هم شنیدم که به بنگاه سلیمانی تو
 هست مرآت‌ی کش داعیه آصفی است
 گفته تبریک مرا کز عربان ماخوذ است
 این سخن سست چو احوال ابی مخنفی است
 ز آنکه اندر عربان ، رسم نباشد نوروز
 اندرین سالبه موضوع بسی منتفی است
 آری این عیب نمائی صفت مرآت است
 لیک عیب خودش از دیده بسی مخنفی است
 یکی از جمله عیوب سخنش نک حاضر
 دل‌وذالی است که بیچاره در او مخنفی است
 رنگه جهل این همه بر چهره مرآت از چیست؟
 من گمانم که هم افیونی وهم قرقنی است
 غرش خم تهی ، ماناکز بی آبی است
 نمره کوس کلان ، ماناکز اجوفی است
 بحث با همچو منی ، قصه شاخ گاو است
 صرف استیزه بمن از سرب مصرفی است
 اینهمه جهل که مرآت نمود اندر عید
 گوئیا بهر مراعات یکی اشرفی است
 تو ورا گوی بهش باش که این شوریده است
 که زابلیس بر از اشرفی واعرفی است
 مولدش فارس نهوغا کده خطه ری
 موطنش سعدی بی خالصه صفوی است
 و آنکه او را بفصاحت هنر سبحانی است
 و آنکه او را بی بلاغت نکت احنفی است

اوست پیغمبر این عهد بمعراج سخن
 طبع اورا ، بگه پویه تك رفرقی است
 اندرین بحث ، میان من واو سازحکم
 آن ملك وشملکی کش حکم فلسفی است
 لیک با اینهمه مرآت ، مراسلطان است
 لاف اقوائیم اضعف نه ، افاضعی است
 کودکان هم پس از این عیدوپس عرض دعا
 التماسی بتو دارند ولی بس خفی است

- ۱- صدای محمد علی شاه قاجار هم نازک بوده که موقع عصیانیت جینغ می کشیده است .
- ۲- در شیراز معروف است که میگویند (بیا بریم شاه چراغ عهدی ببندیم) ولی شاعر این بار برای عهد شکستن میرفته است .
- * - گویا نظر مرآت به این بیت عربی بوده است که شاعری برای داعی، که در مازندران حکومت داشته گفته بود: لا تقل بشری ولیکن بشریان۔
 قره‌الداعی و عیدالمهرجان (بشارت بیک عید مده بلکه دو عید است یکی دیدن داعی و دیگر مهرگان) روی این اصل حق با شوریده بوده است . /
- توضیح : چون معنی کردن لغات شعرا برای خوانندگان که همه از ادبا ودانندگان هستند يك نوع تخفیف دانستم لذا صرف نظر کردم .